



ریشه‌شناسی واژه قرآنی ظلم و بررسی سیر تحول معنایی آن تا عصر نزول قرآن کریم

(صفحه ۱۰۵-۱۳۴)

سیده شیرین حجازی^۱

دکتر مژگان سرشار^۲

دریافت: ۱۳۹۴ / ۸ / ۹

پذیرش: ۱۳۹۴ / ۱۰ / ۳

چکیده

واژه ظلم یکی از پرکاربردترین واژه‌های قرآنی است. عالمان مسلمان در آثار تفسیری و زبان‌شناختی مختلف، تحلیل‌های مختلف و احیاناً، متناقضی در باره معنای آن باز نموده‌اند. بنا داریم در این مطالعه با کاربرد روش ریشه‌شناسی واژگان - که نوعی معناشناسی تاریخی محسوب می‌شود - معنای اصلی و ریشه‌ای این واژه را بازشناسیم. بدین منظور، نخست ریشه ثنایی این واژه را در زبانهای خانواده حامی - سامی بازمی‌کاویم. در مرحله بعد، روند تحول معنایی آن را در شاخه‌های مختلف زبان سامی - همچون زبانهای عبری، حبشی، اکدی، سریانی، آرامی و عربی - پیگیری خواهیم کرد. سرآخر، کوشش خواهیم کرد بدین پرسش پاسخ دهیم که در هنگام نزول قرآن کریم، این واژه در زبان عربی چه معنایی داشته است.

کلید واژه‌ها: توسعه معنایی، ترجمه قرآن، ظلمات، ظلام.

۱. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.
sshhejazi@gmail.com

۲. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات، گروه علوم قرآن و حدیث، تهران، ایران.
Sarshar2008@yahoo.com

درآمد

ظلم از مهم‌ترین واژه‌های قرآنی دالّ بر ضد ارزشهاست که با مشتقاتش بیش از ۳۰۰ بار در قرآن کریم، تکرار شده است. گستره کاربرد این واژه با صورتهای مختلف در سرتاسر قرآن کریم سبب شده است که دامنه کاربرد آن از بسیاری واژه‌های ضد ارزش دیگر مثل «کفر» جامع‌تر باشد. زیرا ارتکاب ظلم، علاوه بر این که از کافران، مشرکان و منافقان سرمی‌زند؛ چه بسا توسط مؤمنان هم در هنگام غفلت صورت گیرد.

طرح مسئله

انتظار می‌رود با توجه به گستردگی کاربرد این واژه و ضرورت کشف معنای دقیق آن برای تفسیر قرآن، از دیرباز شاهد بحثهایی در این باره میان مفسران باشیم. تا حدودی غریب است که مفسران مسلمان کمتر به ریشه‌شناسی آن اقبال کرده‌اند. باینحال، می‌توان از حدود نیمه دوم سده ۴ق، اختلاف نظرها و ابهاماتی را در بحث از معنای ریشه ظلم در آثار لغویان مسلمان مشاهده کرد. سبب این اختلافات آن است که مشتقات مختلف ریشه، معنایی چنان متمایز دارند که به‌سختی می‌توان همه را به معنایی واحد بازگرداند.

از جمله، برخی مشتقات این ریشه دلالت بر معنای ستمکاری می‌کنند و برخی دیگر، به معنای سیاهی و تاریکی هستند (رک: سطور پسین). این میان، عده‌ای از عالمان لغت همچون ابن فارس (د ۳۹۵ق) معتقدند که این واژه دارای دو اصل است؛ بدین معنا که در اصل برای دو معنای متفاوت وضع شده، و کاربرد این ریشه برای هر یک از آن دو معنا، نتیجه اشتراک لفظ است (رک: ابن فارس، ۱/ ۴). در برابر، برخی دیگر همچون راغب اصفهانی (د ۵۰۲ق) همه این معانی را به اصل واحد بازمی‌گردانند (رک: راغب اصفهانی، ۵۳۷؛ نیز رک: مصطفوی، ۷/ ۱۷۱). این تفاوت نظر نشان از آن دارد که در

نزد این عالمان لغت نوعی ابهام نسبت به نحوه ساخت بسیاری از معانی این ریشه وجود داشته است.

فراتر از اظهار نظرهای پیش‌گفته، تا کنون مطالعه‌ای روشمند برای بررسی صحت و سقم این احتمالات، یا شناخت ریشه ظلم صورت نگرفته است. به نظر می‌رسد که با کاربست روشهای معناشناسی، بازیابی ریشه یک واژه در زبانهای اجدادی و کاربرد آن در زبان عربی قرآن کریم، تبیین سیر تحول معنایی آن امکان‌پذیر باشد. بازخوانی مجدد معنای این واژه به کمک علم معناشناسی می‌تواند ما را به کشف معنای اصلی و معنای رایج آن در زمان نزول برساند.

در توضیح این شیوه باید گفت ریشه‌شناسی^۱، دانش مطالعه تحولات یک واژه در گذر زمان، و یکی از فروع دانش زبان‌شناسی تاریخی است. این تحولات، گاه ممکن است لفظی باشد و گاه ممکن است که در عین تغییر نیافتن لفظ، معنای آن دچار تغییر گردد. ریشه‌شناسی مطالعه هر دوی این تحولات را دربرمی‌گیرد. ریشه‌شناسان کوشش می‌کنند با کاربرد شیوه‌های مختلفی چون مرور متون تاریخی مختلف دربردارنده یک واژه (فیلولوژی)، مطالعه کاربردهای واژه در لهجه‌های مختلف (دایالکتولوژی)، مقایسه ریشه و کاربرد کلمه در زبانهای مختلف (روش تطبیقی)، و مطالعه تحولات معنایی آن واژه در گذر زمان و در فرهنگهای مختلف (تحولات معنایی)، تاریخ واژه‌ها را در گذر زمان بازشناسند، از تحولات آنها آگاه شوند و رویدادها و جریانهای اجتماعی مؤثر بر این تحولات را بکاوند.

در مطالعه پیش رو، تکیه ما بر کاربست روش اخیر است. می‌خواهیم بدانیم که اولاً، اشتقاقیات ماده ظلم در زبان عربی قرآن کریم از چند ریشه برگرفته شده است؛ ثانیاً معنای اصلی واژه ظلم چیست؛ ثالثاً، سیر تحول معنایی این واژه تا عصر نزول قرآن

چه گونه است.

بدین منظور، نخست با مروری بر تفاسیر مختلف قرآن کریم، خواهیم کوشید مؤلفه‌های معنایی ریشه را از نگاه ایشان بازشناسیم. آن گاه، با کاربرد روشهای مختلف ریشه‌شناسی سیر تحول این مؤلفه‌های معنایی را از گذشته‌های دور و زبانهای مختلف تا زبان عربی عصر نزول قرآن کریم دنبال خواهیم کرد.

۱. معنای ظلم از دیدگاه مفسران

ریشه ظلم در ۲۹۰ آیه از آیات قرآن کریم دیده می‌شود. این آیات ۳۱۵ مورد از کاربردهای مختلف صرفی و نحوی مشتقات این ریشه را دربردارند (رک: عبدالباقی، ۵۵۱-۵۵۷). مفسران در ضمن بحث از آیات مختلف قرآن کریم، ریشه ظلم و مشتقات آن را بر چند معنای مختلف حمل کرده‌اند.

الف) تاریکی

ظاهراً همه مفسران اتفاق نظر دارند که ظلم در برخی کاربردهای آن، دلالت بر معنای ظلام و تاریکی می‌کند. برای نمونه، در آیاتی مثل «و آیه لهم الليل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون» (یس / ۳۷) و «كلما اضاء لهم مشوا فيه و اذا اظلم عليهم قاموا» (بقره / ۲۰)، بی‌تردید ظلم به معنای تاریکی است (رک: مقاتل، ۳ / ۵۷۹؛ زمخشری، الکشاف، ۴ / ۱۶؛ طبرسی، ۸ / ۶۶۴، ۱ / ۱۵۲؛ آلوسی، ۱۲ / ۱۹؛ طباطبایی، ۱۷ / ۸۸، ۱ / ۵۶).

ب) آسیب و آزار و غصب

چنان که مفسران گفته‌اند، منظور از ظلم در آیاتی مثل «و جزواً سیئةً سیئةً مثلها فمن عفا و اصلح فاجرهُ علی الله إنه لا یحب الظالمین» (شوری / ۴۰)، آزار و آسیب رساندن ناحق به دیگران است. همچنین، در آیه «انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغير الحق اولئک لهم عذاب الیم» (شوری / ۴۲)، ظلم را به غصب حق

دیگران تفسیر کرده‌اند (رک: مقاتل، ۳/ ۷۷۳؛ آلوسی، ۱۳/ ۴۸؛ طباطبایی، ۱۸/ ۶۴).

پ) نقصان

مقاتل بن سلیمان در تفسیر «مَا ظَلَمُونَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (اعراف/ ۱۶۰) عبارت «ما ظلمونا» را «ما ضرّونا» و «ما نقصونا»، و عبارت «يَظْلِمُونَ» را «يَضُرُّونَ وَ يَنْقُصُونَ» بیان می‌کند (مقاتل، ۲/ ۶۸). زمخشری نیز، در تفسیر آیه «وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ إِسْحَاقَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ» (صافات/ ۱۱۳)، منظور از ظلم را در این آیه عیب و نقص می‌داند (زمخشری، *الکشاف*، ۴/ ۵۹).

معاصر وی طبرسی از این هم فراتر می‌رود و معنای اصلی ظلم را نقصان و منع واجب می‌داند. بر این پایه، در تفسیر آیه «... إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان/ ۱۳) بیان می‌دارد علت این که شرک یک نوع ظلم شناسانده می‌شود، آن است که انسان مشرک خود را از معرفت خداوند - که بر او واجب است - بازمی‌دارد (رک: طبرسی، ۸/ ۴۹۵). همچنین، در تفسیر «الْيَوْمَ تَجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (غافر/ ۱۷) و «لَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا» (طه/ ۱۱۲)، منظور از ظلم را نقص در احسان و زیاد کردن عقاب می‌داند (رک: طبرسی، ۷/ ۸۱، ۸/ ۸۰۵).

ت) قرار گرفتن چیزی در غیر جایگاه خود

گویا نخست راغب اصفهانی ظلم را چنین معنا کرده است. وی ظلم را «وَضَعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ الْمُخْتَصِّ بِهِ أَمَّا بِنِقْصَانٍ أَوْ بِزِيَادَةٍ» می‌داند؛ یعنی ظلم، نهادن چیزی در غیر از جای مخصوص بدان است؛ خواه آن را فراتر از جایگاه خود نهند، یا فروتر (ص ۵۳۷). مفسرانی چند، همین معنا را بسط می‌دهند و با مبنا گرفتن آن برای فهم آیات مختلف تلاش می‌کنند. برای نمونه، زمخشری در تفسیر آیاتی مثل «وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ» (انبیاء/ ۴۷)، زمخشری ظلم را به رفتارهای ناعادلانه می‌شناساند (رک:

الکشاف، ۱ / ۴۴۷، ۳ / ۸۹، ۳ / ۱۲۰؛ برداشتی که به وضوح از دیدگاه راغب اصفهانی متأثر است.

همین دیدگاه بعدها در تفسیر آلوسی بسطی فراوان می‌یابد و به مبنایی برای فهم آیات متعدد بدل می‌شود. آلوسی (۵ / ۳۲) در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يُّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا» (نساء / ۴۰) عیناً گفته راغب اصفهانی را تکرار می‌کند و در تفسیر دیگر آیات نیز، بارها بیانی مبتنی بر همین درک از واژه بازمی‌نماید. برای نمونه، در تفسیر آیه «وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (لقمان / ۱۳) می‌گوید که شرک، ظلم است؛ زیرا فرد مشرک چیزی را در جایگاهی غیر از جایگاه واقعی خود نهاده است (آلوسی، ۱۱ / ۸۵). مثال دیگر، تفسیر وی از آیه «وَاجِدُوا فِيهَا وَأَسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ» (نمل / ۱۴) است. وی در ذیل این آیه به رابطه ظلم و نفس اشاره می‌کند و بیان می‌دارد هر چه که نفس را از رتبهٔ عالیش پایین بیاورد، ظلم بدان تلقی خواهد شد (آلوسی، ۱۰ / ۱۶۵).

همین دیدگاه را می‌توان با تقریری مشابه در عبارات طباطبایی هم دید. وی در تفسیر «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (انعام / ۸۲)، ظلم را خروج از اعتدال و میانه‌روی تعریف می‌کند. از نگاه وی، ظلم دامنهٔ پهناوری دارد و رفتارهای گسترده‌ای را دربرمی‌گیرد؛ ولی چنان هم نیست که همهٔ اقسام آن در ایمان اثر سوء نهد؛ زیرا ظلمهایی که از روی سهو و نسیان، جهل یا غفلت سر می‌زند، هیچ کدام بر ایمان - که اثرش نزدیک کردن آدمی به سعادت و رستگاری است - اثر سوء ندارد (رک: طباطبایی، ۷ / ۲۸۱).

۲. ریشه‌شناسی

درک ریشه و معنای اصلی واژه ظلم با جستجو در زبان فرضی حامی - سامی^۱ به مثابه خاستگاه زبان عربی و دیگر زیر شاخه‌های زبان سامی - که زبانهای هم‌خانواده با عربی هستند - امکان پذیر است. با این جستجو خواهیم توانست ارتباط معانی موجود در آن شاخه‌ها را کشف کنیم و به دریافت آن معانی که در ذهن زبانی عرب عصر نزول جای داشته، و برای مردم اعصار بعدی ناشناخته مانده است، راه یابیم. ذکر این نکته لازم است که بهترین طریق برای ریشه‌یابی واژگان قرآن کریم، رجوع به زبان عربی کهن به مثابه جد زبان عربی عصر نزول است. مسئله اینجا است که آثار مکتوبی از عربی کهن در اختیار نیست. بدین سان، مراجعه به زبانهای هم‌خانواده عربی برای شناخت ریشه سه حرفی «ظ ل م» ضرورت می‌یابد.

الف) آشنایی اجمالی با ریشه‌شناسی

از آنجا که همه زبانهای سامی در اصل از یک ریشه و زبان مادر نشأت گرفته، و منشعب شده‌اند، می‌توان از طریق مقایسه واژه‌های آن زبانها با یکدیگر به وجود رابطه میان معانی مختلف هر واژه در شاخه‌های هم‌خانواده پی بُرد (رک: آراتو، ۳۶). یک واژه کهن در زبانهای عربی، عبری، سریانی و یا هر زبان سامی دیگر، عیناً یک معنا دارد. گاه معانی تغییر می‌کند؛ اما در بیشتر مواقع رابطه‌ای میان معانی مختلف موجود است (رک: مشکور، تاریخ مختصر...، ۱۵-۱۶).

یکی از مهم‌ترین خصوصیات زبانهای حامی - سامی، ثنایی بودن ریشه کلمات آنها در گذشته‌ای دور است؛ امری که می‌توان با قیاس واژه‌های مختلف در این زبانها بدان راه جست. شاید بتوان بر پایه شواهدی حکم کرد که برخی لغت‌شناسان مسلمان بدین امر توجه داشته‌اند. برای نمونه، راغب اصفهانی در چینش المفردات فی غریب القرآن،

1. Hamito-Semitic

به تکرار حروف مضاعف توجه نکرده، و واژه مضاعف را در ترتیب اثر خویش همواره چنان جای داده، که گویی ریشه آن دو حرفی است. بااینحال، نخستین بار آناستاس ماری کرملی^۱ کشیش مسیحی و زبان‌شناس لبنانی (۱۸۶۶-۱۹۴۷م / ۱۲۴۵-۱۳۲۶ش) نظریه دو حرفی بودن ریشه کلمات عربی را پایه‌گذاری کرد (عبدالطوب، ۳۳۷).

از نظر کرملی، حروف بیش‌تر از حرف اصلی، زائد هستند. این زوائد گاه در ابتدای ماده ثنایی، گاه در وسط، و زمانی در آخر آن افزوده می‌شوند (عبدالطوب، ۳۳۸). مرمجی دومنکی^۲ نیز در دفاع از این نظریه، بیان می‌کند که هر حرفی که به ریشه ثنائی افزوده شود، تحت پوشش قانون تطور و تکامل زبان قرار می‌گیرد. به این معنا که آن حرف جزء اصلی کلمه نیست و حرف زائدی است که به اول یا وسط و یا آخر آن ماده افزوده می‌شود و بدین سان، ارتباط و پیوند معنوی میان ریشه ثنائی کهن‌تر و ریشه ثلاثی جدید برجای می‌ماند؛ هم‌چنان که این ارتباط، میان ریشه‌های ثلاثی و رباعی و افعال مزید برقرار است (رک: عبدالطوب، ۳۳۷-۳۳۹).

شواهد بعدی و مطالعات تکمیلی دیگر زبان‌شناسان تاریخی، دیدگاه‌های کرملی را تأیید می‌کنند. از نظرگاه زبان‌شناسان تاریخی دوران معاصر، واژه‌ها در زبان مادر زبانهای حامی - سامی، یعنی زبان کهنی در حدود ۱۰ تا ۱۲ هزار سال پیش، که اقوام مختلف حامی و سامی پیش از آن که از هم جدا شوند، بدان تکلم می‌کرده‌اند، ثنائی بوده‌اند و ریشه‌ای مرکب از دو حرف صامت بیش نداشته‌اند. زبان عربی و برخی دیگر زبانهای این خانواده، در تکاملات بعدی خود به یک زبان وزنی بدل می‌شوند؛ اما زبانهای حامی - سامی در آن گذشته دور به شدت آوندی بوده‌اند؛ بدین معنا که برای ساختن کلمات از پیشوند و میانوند و پسوند بهره می‌جسته‌اند.

-
1. Anastas Mari Karmali
 2. Domanky, MM.

در طی روند تکامل زبانها، و جدایی زبان کهن سامی از زبان مادر، زبان مادر زبانهای سامی شکل گرفت که در آن کلمه‌سازی بر اساس ساختهای وزنی دنبال شد. در یک روند طولانی از تکامل چند هزار ساله، پایه‌پای توسعه کاربرد ساختهای وزنی، ریشه‌های سه‌حرفی جایگزین ریشه‌های دوحرفی شدند.

تحول ریشه حروف از ثنایی به ثلاثی، گاه صرفاً تغییری جزئی در لفظ بوده، و گاه نیز با هدف ایجاد معانی جدید و توسعه در معنای دوحرفی پیشین دنبال شده است. برای مثال، یک راه در انتقال لفظی، ساخت ریشه مضاعف و تکرار عین الفعل است. می‌توان با کاربرد این روش، حجم زیادی از ریشه‌های ثنایی را به ثلاثی تبدیل نمود. همه افعال مضاعف عربی، بازتاباننده همان ریشه ثنایی کهن باشند که با تغییری جزئی و صرف تشدید عین الفعل واژه، صورتی ثلاثی پیدا کرده‌اند (موسکاتی^۱، 82-80).

راه دیگر برای ساخت ریشه ثلاثی، استفاده از حروف عله و همزه است. به‌واقع در یک چنین انتقالی تغییرات معنایی با استفاده از پیشوندها و پسوندها و میانوندها روی می‌دهد. می‌توان با افزودن پسوندها و پیشوندها و میانوندها به ریشه ثنایی کلمات، ریشه‌هایی جدید پدید آورد که در یک فرایند معنا‌افزایی، افزون بر حفظ مؤلفه‌های معنایی ریشه دوحرفی پیشین، بر مؤلفه‌های معنایی دیگری نیز دلالت کنند و بدین سان، دامنه واژگان زبان توسعه یابد (رک: همانجا).

ب) خاستگاه ریشه ظلم در زبانهای باستانی

اکنون می‌خواهیم با تکیه بر مبانی پیش‌گفته، ریشه ظلم را از دورترین زمانها که شواهدی از آن باقی است، پی‌جویی کنیم. می‌دانیم زبانهای حبشی، آرامی، سریانی، عبری و آکدی، به همراه زبان عربی از خانواده زبانهای سامی هستند. با مطالعه معنای ریشه ظلم در این زبانها و کشف مؤلفه‌های معنایی مشترک در همه زبانهای این

1. Moscati

خانواده، توسعه معنایی این واژه را در زبان سامی کهن، در قیاس با معنای اولیه واژه در زبان حامی - سامی در خواهیم یافت.

در زبانهای عبری و آرامی، واژه ظلم بر معنای سایه دلالت می‌کند. از این رو، مجازاً «تصویر» و «عکس» را نیز دربر گرفته است (زامیت^۱، 277). در زبان حبشی، همین ریشه افزون بر حفظ معنای اسمی، در شکل فعل هم ظاهر شده، و معنای «تاریک کردن» یافته است (لسلو^۲، 556). ریشه «ظ ل م» در زبان اکدی دارای معانی متضاد شده است؛ همچون «برق زننده»، «تابان»، «تابش» و «درخشش» (بلاک^۳، 352). نیز، این ریشه در زبانهای آرامی و اکدی مجازاً در معنای «مغرب»، «سیاه‌رنگ کردن چیزی»، و هم، نامی برای جهنم کاربرد یافته است (زامیت، همانجا؛ بلاک، 350).

بر پایه مجموع این شواهد، می‌توان به وجود ارتباط معنایی بین واژه «ظلم» و «ظلم» حکم کرد. به بیان دیگر، دلالت ریشه «ظلم» بر معنای سایه در زبانهای سامی مختلف، نشان از آن دارد که معنای نخستین این واژه در زبان مادر این زبانها، یعنی زبان سامی باستان، سایه بوده است؛ همان معنا که اکنون در ریشه مضاعف «ظ ل ل» عربی نیز می‌توان دید.

پس ریشه ثنایی این واژه در زبان حامی - سامی باستان، واژه Čil - معادل «ظلم» در عربی - به معنای سایه است. احتمالاً این واژه در زبان حامی - سامی باستان، با گرفتن پسوند «am»، به صورت Čilam - همان ظلام عربی - درآمده، و معنای «تاریکی» را افاده کرده است (اورل^۴، 119). بدین سان، در زبان حامی - سامی باستان، واژه ظلام تنها معنی «تاریکی» می‌دهد. بانتقال از این زبان به زبان سامی باستان، واژه ظلام

-
1. Zammit
 2. Leslau
 3. Black
 4. Orel

علاوه بر حفظ معنای قبلی، معنی «سیاهی» نیز یافته (همانجا)، و در مرحله‌ای بعد، در زبانهای مختلف سامی برای دلالت بر جهنم، تاریکی، مغرب، سیاه‌رنگ کردن، و جز آن به کار رفته است.

شواهدی حاکی از آنند که کاربرد فعلی «تاریک بودن» - که چنان که دیدیم، قدیم‌ترین معنای این ریشه بود - در زبانهای مختلف سامی - همچون عربی، آرامی، عبری، سریانی و مندایی - علاوه بر مسیرهای معنایی پیش‌گفته، مسیر دیگری را نیز پیموده، و معنایی جدید نیز یافته است. در این مسیر، این واژه دارای بار اخلاقی گردیده، و معنای «ستم»، «رفتار ناشایست»، «نادرست»، «ستم کردن»، «آسیب رساندن»، «شرارت»، «گناه»، «ظالم»، «دزد»، «افتراء»، «فریب‌کاری» و «خوار کننده» را دربرگرفته است (رک: بلاک، 415؛ گزنیوس^۱، 378؛ زامیت، 276-277؛ برون^۲، 191؛ مشکور، فرهنگ تطبیقی...، ۲ / ۵۳۹).

پ) در زبان عربی

در زبان عربی، معنای اولیه‌ی واژه به هر دو صورت اسمی و فعلی آن کاربرد یافته، و «ظلم» هم به معنای «تاریکی» و هم به معنای «تاریک کردن» به کار رفته است. افزون بر این، معنای جدیدی نیز در زبان عربی برای ظلم پدید آمده است که در دیگر زبانهای سامی سابقه ندارد: «قرار نگرفتن شیء در محل مناسبش، به هر سبب، خواه بدین شکل که از جایگاه خود فراتر رود، یا فروتر نشیند، یا مثلاً قرار گرفتنش در جایگاه خود به وقت مناسب صورت نگیرد».

شواهد فراوانی از این قبیل کاربردها را در زبان عربی سده‌های میانه‌ی اسلامی سراغ می‌توان گرفت. از جمله، «ظلم فلان الارض» یعنی زمین را در جای نامناسبی که به آب

1. Gesenius
2. Brun

نمی‌رسد حفر کرد (راغب اصفهانی، ۵۳۷)، یا مثلاً، «ظلمَ اللَّيْن» یعنی شیر را قبل از آن که رویه ببندد، نوشید (ابن منظور، ۳۷۳ / ۱۲). یا مثلاً، «ظَلَمَ فُلَانُ السَّقَاءَ» یعنی «پیش از این که گره شیر درون مشک را بگیرد، آن را نوشید» (ازهری، ۲۴۷ / ۱۴).

مسأله مهم قابل ذکر در این زمینه این است که خلیل بن احمد (د ۱۷۰ق) نیز، همین مثالها را ذکر کرده، اما معانی متفاوتی بدانها نسبت داده است. مثلاً، «ظَلَمَتِ الْأَرْضُ» را چنین معنا می‌کند: زمینی که هرگز پیش از این حفر نشده بود، حفر گردید. به ترتیبی مشابه، گوید «ظَلَمَتِ النَّاقَةُ» یعنی شتر بدون هیچ گرفتاری و سختی (یعنی لابد خلاف آنچه معمولاً انتظار می‌رود) نحر شد. همچنین، «لَقَيْتَهُ أَوْلَى ذِي ظُلْمٍ» را بدین معنا می‌گیرد که «او را در حالی دیدم که اولین چیزی بود که جلوی چشم آمد». (خلیل، ۸ / ۱۶۲-۱۶۳).

شاید بتوان بر پایه مثالهای وی، فرضیه‌ای برای مؤلفه معنایی ظلم در عصری کهن‌تر بازنمود. احتمالاً از «ظلم» به معنای تاریکی، نخست یک معنای اسمی استعاری ساخته شده، و به هر چیزی که جلوی چشم تاریکی بیاورد، ظلم گفته شده است. بعد، یک استعاره جدید شکل گرفته، و با تاریک و مبهم تلقی شدن وضعیت هر چه از جایگاه شناخته و ثابت و طبیعی و معمول خودش خارج شود، به این قبیل چیزها ظالم، و به این خروج از جایگاه، ظلم گفته شده است.

این که گفته‌اند «ظَلَمَ الْوَادِي» یعنی آب رودبار از حد زیاد شد و از حالت طبیعی فراتر رفت (جوهری، ۱۹۷۷ / ۵؛ سیاح، ۹۳۱)، «ظَلَمَ الطَّرِيقُ» یعنی از راهی که به طور طبیعی باید می‌رفت، منحرف شد (زمخشری، اساس البلاغه، ذیل واژه)، یا «ظَلَمَ حَقَّهُ» یعنی «آن چیزی را که به طور طبیعی و معمول حق او بود، نادیده گرفت و کم‌تر از آن به وی سهم داد (سیاح، ۹۳۱)، همه می‌توانند مؤید این فرضیه تلقی شوند. مثل مشهور عربی «مَنْ أَشْبَهَ أَبَاهُ فَمَا ظَلَمَ» را نیز باید چنین معنا کرد که هر گاه کسی شبیه پدر خود

باشد، چیزی خلاف وضعیت ثابت و طبیعی و قابل انتظار پیش نیاورده است (رک: سجستانی، باب ظاء، شم ۳۱۹).

این تحلیل تا حدودی با آنچه لغت‌شناسانی مثل یحیی بن زیاد فرّاء یا زمخشری گفته‌اند، متفاوت است. از نگاه ایشان، واژه ظلم در اصل به معنی «نقصان» است و معنی دیگر ظلم یعنی «قرار نگرفتن چیزی در محل خودش»، یک معنای ثانوی و استعاری است که از همین معنای اولی گرفته شده (رک: زمخشری، *اساس البلاغه*، ذیل واژه). ابوهلال عسکری نیز در تحلیلی مشابه، چنین میان ظلم و جور فرق می‌گذارد که «ظلم، نقصان حق است و جور، عدول از آن» (ابوهلال عسکری، ۱۷۲). اصلی‌ترین ضعف این تحلیل آن است که پیوندی میان معنای کهن ریشه در زبانهای سامی با معنای ریشه در زبان عربی برقرار نمی‌کند.

شایان ذکر است که ریشه ظلم، افزون بر معنای پیش‌گفته، در زبان عربی معنای دیگری نیز به خود گرفته است که در دیگر زبانهای هم‌خانواده با عربی نظیری برایش نمی‌توان یافت؛ از جمله، «شترمرغ نر»، «برف»، و «سفیدی درخشندگی دندان» (رک: خلیل، ۱۶۲-۱۶۳؛ ابن فارس، ۳/ ۴۶۸)؛ معنایی که به نظر می‌رسد سبب می‌شوند واژه ظلم را از قبیل اَضداد بشماریم. در گامهای بعدی مطالعه کوشش خواهیم کرد با تکمیل فرضیه پیش‌گفته، تبیینی از ارتباط این قبیل معانی نیز با ریشه ظلم بازنماییم.

ت) رَابِطَةُ ظُلُمَاتٍ بِاِظْلَمٍ

در میان مشتقات ظلم، یک واژه شایان توجه خاص، واژه قرآنی «ظلمات» است. اکثر لغویان، آن را جمع «ظلمة» می‌دانند. خلیل بن احمد و ازهری معتقدند که ظلمات، نمی‌تواند جمع «ظلمة» باشد؛ بلکه جمع ظلمة، تنها «ظلم» است. باینحال، خلیل بن احمد گفته است که کاربرد ظلمات برای اشاره به تاریکی، از آن رو است که خواسته‌اند بر شدت ظلام تأکید کنند (رک: خلیل، ۱۶۲/۸؛ ازهری، ۱۴/۲۷۴).

مفسران قرآن کریم نیز همین دیدگاه را کمابیش پذیرفته‌اند. آنها گاه در توجیه این که چرا در قرآن همیشه همراه واژه «نور»، «ظلمات» - به صورت جمع - ذکر شده (انعام / ۱)، گفته‌اند که هدف، تأکید بر مراتب و تعدد ظلمات، و وحدت نور است (ابن منیر، ۴ / ۲). از این منظر، سبب مفرد ذکر شدن نور و جمع بودن ظلمات آن است که ظلمات، اشاره به تاریکیهای چند لایه عالم ماده دارد؛ حال آن که فراتر از آن، هر چه هست نور است. باینحال، برخی دیگر نیز همچون حبیبش تفلیسی، ترجیح داده‌اند ظلمات را مفرد بدانند و آن را مترادف با شب معنا کنند؛ همچنان که از دید ایشان، مراد از «جعل نور» هم خلقت روز است (حبیبش، ۱۹۵-۱۹۷).

دیدگاه دیگری نیز در تحلیل اشتقاق و معنای ظلمات ارائه شده است. برخی گفته‌اند که ظلمات عربی، صورت تغییر یافته و عربی شده واژه «تصل موت» و «تصل ماوت» عبری، و «طلامتا» در سریانی است؛ واژه‌ای مفرد و مرکب از دو جزء «ظل» و «موت» که معنای صحیح آن «سایه مرگ» است و مجازاً بر «سیاهی مطلق» و «تاریکی غلیظ» دلالت می‌کند (هدایت، ۷۳). واژه پیش گفته در تلمود بابلی همچون نامی برای طبقه پنجم از طبقات هفتگانه دوزخ دیده می‌شود؛ همان طبقه‌ای که در آن سیاهی مطلق و تاریکی محض حکم فرماست (رک: کوهن، ۳۸۴). مؤید این فرضیه، همین است که نه در قرآن کریم و نه در دیگر متون عربی کهن همچون معلقات سبع و موارد مشابه، واژه مفرد «ظلمة» را نمی‌توان دید.

۳. سیر تحول معنایی واژه ظلم

در این قسمت از بحث قصد داریم که سیر تاریخی معنای ظلم را از زبان حامی - سامی تا زمان نزول قرآن بررسی کنیم و معانی مختلف واژه، ارتباط میان این معانی، و روند تدریجی تحول تاریخی آنها را - در حد اطلاعات فراهم - تعیین کنیم؛ بدان امید

که بتوانیم به معنی اصلی این واژه در زمان نزول قرآن راه جوییم.

الف) روابط معنایی در زبانهای سامی

چنان که اشاره شد ریشه ثنائی واژه «ظلم» در زبان حامی - سامی، ظل به معنای سایه است. سپس در روند تبدیل ریشه ثنائی به ثلاثی در همین زبان، واژه ظلم با افزوده شدن پسوند میم به اصل ثنائی ظل پدید آمده، و معنای «تاریکی» را افاده کرده است. در زبان سامی نیز، معنای «سیاهی» به این واژه افزوده می‌شود. رابطه معنای سایه و تاریکی را می‌توان چنین بیان کرد که تاریکی، در اثر سایه و نبود نور ایجاد می‌شود. به عبارت دیگر، سیاهی و تاریکی هر دو سایه‌هایی هستند که در اثر نبود نور پدید می‌آیند.

با تکامل زبان سامی و شکل‌گیری زبانهای زیرشاخه آن، واژه ظلم هم دچار توسعه معنایی می‌گردد و در زبانهای عبری، آرامی، اکدی، سریانی، و حبشی، معانی مختلفی مثل «عکس»، «تصویر»، «سیاه‌رنگ کردن»، «مغرب» و «جهنم» در دامنه معنایی این واژه قرار می‌گیرد. می‌توان رابطه معنایی تصویر و عکس را با معنای پیشین و اصلی واژه، یعنی سایه این گونه توضیح داد که سایه، نوعی تصویر است از فردی که تابیدن نور به وی، سبب ایجاد سایه شده است. پس با قدری توسعه در منای سایه، می‌توان به هر گونه تصویر هم سایه اطلاق کرد. از دیگر سو، سیاهی رنگ سایه در یک مسیر توسعه معنایی مشابه سبب شده است نام سایه به هر چیز دیگری نیز که سیاه‌رنگ و تیره فام باشد، اطلاق گردد. از همین رو، مغرب، جهنم، و سیاه‌رنگ کردن را هم به نامی خوانده‌اند که در اصل برای سایه به کار می‌رفته است. این میان، البته «سیاه‌رنگ کردن»، معنایی فعلی بوده که به واژه ظلم نسبت داده شده است.

در توضیح این تحول معنایی باید گفت که در بیشتر مواقع، تحول معنایی واژگان از دلالتشان بر یک مدلول حسی آغاز، و به مدلولی انتزاعی ختم می‌شود. در مقام یادکرد

مثال از فرهنگ اسلامی، باید گفت که بسیاری از واژگان کلیدی قرآنی، نخست مدلولی حسی داشته‌اند و در گذر زمان مدلولهایی عقلی پیدا کرده‌اند، و البته، پیوستگی میان دو معنا همچنان حفظ شده است (برای تفصیل بحث در این باره، رک: نکونام، ۳۳۶).

هر گاه از این منظر به مسئله بنگریم، باید بگوییم که معنایی همچون غصب حق و آزار و آسیب رساندن که ریشه ظلم و مشتقات آن در زبانهای سامی بر آن حمل می‌شود، نباید با معنای نخستین ریشه که مدلولی حسی بوده است، بی‌ارتباط باشد. بر این پایه، احتمالاً تحول معنایی ریشه ظلم از معنای تاریکی و سیاهی به معنای ظلم و ستم نیز، در گرو یک تداعی معنایی دیگر است: چه بسا ظلم را بدان سبب چنین نام نهاده‌اند که گناه و شرارت و آزار و اذیت، همواره تداعی‌گر تیرگی و تاریکی و ابهام و نادید انگاشتن حقی است که به طور معمول باید برای طرف مقابل قائل شوند.

ب) روابط معنایی در زبان عربی

چنان که دیدیم (رک: بخش ۲)، ریشه ظلم در زبان عربی معنای جدیدی نیز پیدا کرده است که در دیگر زبانهای سامی مسبوق به سابقه‌ای نیست. به طبع می‌توان پذیرفت که این قبیل معانی، مربوط به دوره‌ای از حیات فرهنگی قوم عرب هستند که از دیگر اقوام سامی جدا شده، و زبان عربی، مسیر تکامل مستقل خود را طی می‌کرده است. باری، از جمله این معانی، «قرار نگرفتن چیزی در جای خود» است؛ خواه این امر به سبب فراتر رفتن شیء از جایگاه قابل انتظارش باشد و خواه، نتیجه بازماندنش.

اکنون باید کوشید که توضیحی از رابطه معنای خاص ریشه در زبان عربی با پیشینه ریشه در زبانهای سامی بازنماییم. به نظر چنین می‌آید ساخت معانی خاص عربی، در امتداد همان مسیر معنایی پیش‌گفته روی داده است. ظلم که نخست بر تاریکی دلالت می‌کرد، بر تاریکی و ابهام جایگاه و حق افراد (ستمگری) نیز دلالت کرد و اکنون در مرحله‌ای دیگر با یک توسعه معنایی بیشتر، بر هر گونه تاریکی و ابهام در

جایگاه و حق هر چیزی - اعم از انسان یا غیر انسان - دلالت می‌کند. بدین سان، هر گاه جایگاه معمول و قابل انتظار چیزی نیز تیره و مبهم گردد، آن سان که آن شیء به هر شکل از جایگاه خود خارج گردد و فراتر یا فروتر نشیند، گویند که ظلم اتفاق افتاده است.

برای نمونه، چنان که دیدیم، هر گاه جای نامناسبی از یک زمین برای دسترسی به آب حفر شود، می‌گویند «ظَلَمَتِ الْأَرْضُ»، یا مثلاً «ظَلَمَ فُلَانٌ الْأَرْضَ»؛ از آن رو که جای حقیقی و مناسب و قابل انتظار برای خروج آب تیره و مبهم شده، و در نتیجه، مکان حفر جایی فراتر یا فروتر از جای حقیقی و مناسبش انتخاب شده است.

باری، به نظر می‌رسد که در عصر نزول قرآن، ریشه ظلم بر این معنا نیز دلالت می‌کرده است. افزون بر مثالهای قرآنی، می‌توان بیتی از زهیر بن ابی سلمی، شاعر جاهلی (د ۱۳ق) را مثال آورد: هُوَ الْجَوَادُ الَّذِي يُعْطِيكَ نَائِلَهُ / عَفْوًا وَ يُظْلِمُ أَحْيَانًا فَيَظْلِمُ؛ یعنی او همان بخشنده‌ای است که سهم خود را نیز بدون آن که بخواهی به تو می‌دهد و گاهی هم از وی، در غیر وقت و محل طلب می‌شود و او در عین حال، از روی کرم این ظلم و نادیدانگاری حقش را پذیرا می‌شود؛ آن مطالبات بی‌موقع را پاسخ می‌گوید و در صدد انتقام بر نمی‌آید (برای بیت و معنای آن، رک: خلیل بن احمد، ۸/ ۱۶۳؛ شنتمری، ۱/ ۲۵۷).

کاربرد تعبیر ظلم برای شترمرغ نیز باید با همین مسیر معنایی مرتبط شود. گاه گفته‌اند که شترمرغ نیز از آن رو ظلم نامیده شده است که محل نامناسبی را برای تخم‌گذاری شتر مرغ ماده حفر می‌کند (زبیدی، ۱۷/ ۴۵۲؛ نیز رک: ابن درید، ۱/ ۷۸). گاه نیز گفته‌اند سبب آن است که عربها معتقدند شتر مرغ گوش ندارد و شنیدنیها را از طریق بینی خود احساس می‌کند و در نتیجه، مظلوم است؛ یعنی درکی مبهم از شنیدنیها دارد (راغب اصفهانی، ۵۳۷)؛ همانطور که شاعر می‌گوید: فَصَرْتُ كَالْهَيْقِ غَدَا يَبْتَعِي /

قَرْنَا فَلَمْ يَرْجِعْ بِأَذْنَيْنِ؛ یعنی «مانند شتر مرغی بودم که شاخ می‌خواستیم؛ اما بدون گوش برگشتم» (همانجا). کاربرد این واژه در اشعار دوره پیش از اسلام، این احتمال را تقویت می‌کند که واژه ظلم و جمع آن ظلمان، وام‌واژه نباشد و ساخت معنای آن در ارتباط با معناهای ریشه ظلم روی داده باشد (برای نمونه از این قبیل اشعار، رک: شَنْتَمَرَى، ۲/۵۴).

سرآخر، چنان که دیدیم، «ظَلَمَ فُلَانٌ سِقَاءَهُ» نیز، بدان معنا بود که «فلانی، پیش از آن که کره مشک را بگیرد، شیر آن را نوشید». اینجا نیز همین ابهام و نادید انگاشتن شیوه معمول مد نظر بوده است. یک تعبیر مثل گونه و طنزآمیز عربی، برای فهم بهتر تحول معنایی ریشه ظلم راه‌گشا است: «أَهْوَنُ مَظْلُومٌ، سِقَاءُ مَرُوبٌ»؛ یعنی حقیرترین کسی که مظلوم واقع می‌شود (و جایگاهش نادیده انگاشته می‌شود)، مشکمی است که پیش از کره گرفتن، شیرش را بنوشند (رک: ابن منظور، ۱۲/۳۷۵). این مثل به طبع برساخته زمانی است که واژه مظلوم، هر دو معنای «خروج از جایگاه» و «پذیرش ستم» را همزمان دربرداشته، و زمینه لازم برای کاربرد تعبیری ابهام‌آلوده پدید آمده است.

پ) معانی متضادّ واژه ظلم

آنچه تاکنون تحت عنوان رابطه میان معانی مختلف واژه ظلم در شاخه‌های مختلف زبانهای سامی بررسی شد، فقط شامل آن معانی بود که در راستای معنای تاریکی قرار داشت. اما چنان که گفتیم، در زبانهای عربی و اکدی شاهد معانی متضاد با «تاریکی» نیز برای این ریشه هستیم؛ معنایی همچون «برف»، «درخشش و سفیدی دندان» و «تابش».

به طبع هیچ یک از اضداد، از آغاز برای دو معنای متضاد به کار نرفته‌اند؛ بلکه در مرور زمان و تحت تأثیر عواملی مختلف، معنایی متضاد با معنای نخستین‌شان یافته‌اند. مثلاً، چنان که ابن انباری مثال زده است، واژه «جون» در میان طائفه‌ای از عربها به

معنای سفید به کار می‌رفته، و بعدها در اثر اختلاط زبانی با دیگر اقوام که آن را به معنای سیاه نیز به کار می‌برده‌اند، معنایی خلاف معنای نخستین هم یافته است (رک: این انباری، ۱۱). افزون بر اختلاط با دیگر زبانها و ایجاد الفاظ مشترک لفظی، عوامل دیگری نیز همچون کاربرد مجاز و تداعی معانی ممکن است به پیدایی معنایی متضاد با معنای نخستین واژه بینجامد (رک: عبدالنواب، ۴۰۲).

در خصوص دلالت ریشه ظلم بر معناهایی مثل درخشش و تابش یا سفیدی دندان هم به نظر می‌رسد با یک مسیر معنایی متفاوت از همان معنای کهن ریشه در زبانهای حامی - سامی باستان روبه‌رو باشیم. چنان که گفتیم، ظَلُّ به معنای سایه در این زبان باستانی کهن، با پسوند «آم» همراه شده، و از معنای سایه، معنای تاریکی را پدید آورده است؛ معنایی که در عمده زبانهای سامی راه پیدا کرده است. آن گاه، در برخی زبانهای سامی همچون عربی، ریشه ظلم دچار توسعه معنایی شده، و فراتر از تاریکی، برای دلالت بر هر گونه ابهام و کدورت و تیرگی به کار رفته است. اکنون بر این پایه باید محتمل دانست که از نگاه قوم عرب، نه تنها تاریکی برخوردار از چنین ابهامی تلقی شده، که هر چیزی که به هر دلیل مبهم و نادیدنی به نظر آید، چنین توصیف می‌شده است. از این رو، برف و یخ را که درخشش بیش از حدش مانع می‌شده است آن را درست بینند، یا هر چیز درخشنده دیگر از این قبیل هم «ظالم» تلقی گردیده است.

۴. مروری بر کاربردهای قرآنی ریشه

اکنون وقت آن رسیده است با مروری بر کاربردهای قرآنی ریشه، در باره برخی آیات قرآن کریم بازاندیشی کنیم؛ بدان منظور که دریابیم دستاوردهای این مطالعه چه اندازه می‌تواند موجب تغییر درک ما از معنای آیات، یا تکامل آن درکها شود. از میان کاربردهای گسترده این ریشه، به طبع تنها مواردی معدود را گزینش خواهیم کرد؛

مواردی که به نظر می‌رسد می‌توان با تأمل بیش‌تر در معنای ریشه، درکی دقیق‌تر از آیه به دست داد، یا ظرافتهای لفظی و معنوی آن را بهتر شناخت.

الف) ظلم به معنای خروج از جایگاه حقیقی

چنان که دیدیم، یکی از معنایی که ریشه ظلم در زبان عربی معنایی خاص و متفاوت با دیگر زبانهای سامی پیدا کرده، و گاه برای دلالت بر خروج چیزی از جایگاه حقیقی خود به کار رفته است. گرچه لغت‌شناسان مسلمان بدین معنای ریشه متفطن بوده‌اند، هنوز می‌توان آیاتی از قرآن کریم را سراغ گرفت که در تفسیر آن کمتر بدین معنای واژه ظلم توجه شده است. برای نمونه، در چند جای قرآن کریم، فرد برخوردار از اوصافی چند، ظالم‌ترین انسان شناسانده می‌شود؛ مثلاً، آن که اجازه نمی‌دهد نام خدا در مساجدش یاد شود (بقره/ ۱۱۴)، آن که در پیشگاه خدا، شهادتی را - که البته نزد خداوند آشکار است - پنهان می‌کند (بقره/ ۱۴۰)، و آن که به خدا - در حالی که خدا عالم‌ترین به حقیقت است - افتراء و دروغ می‌بندد (انعام/ ۹۳). به‌وضوح در همه این موارد، صفت ظالم بودن از آن رو به فرد نسبت داده می‌شود که چیزی را که جایگاه آشکار و مشخص و بدیهی و مستغنی از بحثی دارد، از جایگاه واقعیش خارج می‌کند.

به همین ترتیب، در آیات متعددی از قرآن کریم، کسانی به وصف ظالم بودن شناسانده می‌شوند که جایگاه معهود و معروف چیزهایی را نادید انگاشته‌اند. برای نمونه، گفته شده است هر آن که از حدود یا حکم الهی پا فراتر بگذارد، ظالم است (بقره/ ۲۲۹؛ مائده/ ۴۵)؛ چه، بی‌تردید حد و مرزهایی که خداوند معین کند، مرزهایی است که ضرورت پابندی بدانها، مستغنی از بحث و نظر است. نیز، گفته می‌شود ظالمان در لحظه مرگ عذاب را می‌چشند چون در باره خدا غیر حق گفته‌اند (انعام/ ۹۳). به بیان دیگر، ظالم بودن ایشان بدان سبب است که جایگاه حقیقی و معهود و مستغنی از بحث خدا را نادید انگاشته‌اند. آنجا نیز که گفته می‌شود ظالمانی از بنی‌اسرائیل کلام

خدا را به کلامی جز آن بدل کردند که به ایشان گفته شده بود (اعراف / ۱۶۲)، باز وصف ظلم از آن رو بر ایشان حمل گردیده است که دارند جایگاه صحیح چیزی را نادیده می‌گیرند. مثال دیگر از این قبیل، ظالمانه خواندن کار کسانی است که مال یتیمان را می‌خورند (نساء / ۱۰). به بیان دیگر، آن یتیمی که جایگاهش اقتضا می‌کند بیش از دیگران حشش مراعات شود، خوردن مالش ظالمانه است.

ب) ظلم به معنای سایه‌بان

یک معنای دیگری که به نظر می‌رسد این واژه در زبان عربی پیدا کرده، معنای سایه‌بان است. البته، چنان که گفتیم، اصل معنای ظلم از ریشه‌ی ظل در زبان حامی - سامی گرفته شده بود که چنین معنایی را در برداشت. با اینحال، گرچه در فرهنگنامه‌های عربی به این امر تصریح نشده است، می‌توان با تکیه بر نمونه‌هایی از کاربرد ریشه در قرآن کریم، دلالت ریشه‌ی ظلم بر این معنا را نیز دریافت.

توضیح این که در چند جا از قرآن کریم، پیوندی میان افکندن سایه‌ی لطف خدا بر سر مردمان از یک سو، با نفی این سایه‌ی رحمت از جانب «ظالمان» برقرار شده است. برای نمونه، در سوره بقره (آیه ۵۷)، ضمن یادکرد داستان بنی‌اسرائیل گفته می‌شود «وَوَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلَّوْا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». اینجا سخن بر سر آن است که خداوند سایه‌ی ابر رحمت و رزق وسیع خود بر بندگانی افکنده است و با اینحال، آنها که در زیر چنین سایه‌ای بوده‌اند، رحمت خدا را نادید انگاشتند؛ خدا ایشان را در ظلام قرار نداده، و از سایه‌ی رحمت خود محروم نکرده است؛ بلکه به‌واقع ایشان خود، خود را در ظلام قرار داده، و از این سایه‌بان محروم کرده‌اند (برای تعبیری مشابه، رک: بقره / ۱۶۰).

مثال دیگر، تا حدودی گویاتر است: «لَهُمْ مِّنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ» (اعراف / ۴۱)؛ یعنی کافران را فرشی از جهنم در زیر است و بالایشان

را هم چیزی [از همین قبیل] می‌پوشاند و این است سزای ظالمان. گویی در این آیه گفته می‌شود آنان که در دنیا خود را به ناراستی پوشاندند و در سایهٔ پلیدیها آرمیدند، روز قیامت نیز در جهنم، پوشنده و سایبانی از آتش خواهند یافت.

اگر این فرضیه پذیرفته شود، شاید بتوان معنای برخی آیات دیگر قرآن را نیز بهتر دریافت. از جمله، آنجا که گفته می‌شود «... فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ» (بقره/ ۵۹)، گویی در برابر پوششی از پلیدی و ناراستی که ظالمان بنی‌اسرائیل برای خود فراهم کرده بودند، خداوند هم عذابی فراگیر و پوشاننده از آسمان بر ایشان فرفرستاد.

به ترتیبی مشابه، آنجایی که گفته می‌شود «فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ» (نساء/ ۱۵۳)، به نظر می‌رسد یک تعبیر ادبی ایهام‌دار به کار گرفته شده است. «أَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ» از یک سو - چنان که عمدهٔ مفسران دریافته‌اند - یعنی به سبب ظلمی که در حق خداوند روا داشته بودند، صاعقه ایشان را فراگرفت. از دیگر سو، می‌توان عبارت را چنین معنا کرد که در عین حال که خود را پوشیده بودند و به خیال خود از خطر پنهان شده بودند، صاعقهٔ الهی ایشان را فراگرفت.

مثال دیگر، آنجا است که ذوالنون پیامبر (ع) در ظلمات (تاریکیهای ته اقیانوس) گرفتار می‌شود و بعد: «فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» (انبیاء/ ۸۷). این عبارت نیز موهم دو معنا است. یک معنا، معنای مشهور است که وی به خدا اظهار داشت که از ظالمان است و با این بیان، به سوی خدا بازگشت. یک معنای دیگر آن است که وی از عمق آن ظلمتها و تاریکیها بر هم انباشتهٔ ته اقیانوس ندا داد که معبودی ای خدا جز تو نیست؛ آفرین بر تو باد؛ من با این تاریکیها پوشانده شده‌ام. به بیان دیگر، عبارت قرآن کریم ایهامی ظریف به هر دو معنا را در خود جای داده است.

پ) ظلم به معنای تیرگی و ابهام

یک معنای دیگر که می‌توان در کاربردهای قرآنی این ریشه دید و البته، با معنای اصلی ریشه (تاریکی) بیگانه نیست، ابهام و تیرگی است. بر این پایه، ظالم کسی است که در ظلام و تاریکی فرورفته است و راه خود را به درستی نمی‌بیند. بر پایه آیات قرآن کریم، همچنان که ظلماتی در ته اقیانوسها و دریاها هست، ظلمات و تاریکیهایی نیز در زمین یافت می‌شود. هر کس بدانها گرفتار شود، چنان در تیرگی گرفتار می‌گردد که به سختی می‌تواند راه خود را بیابد. آنچنان علامتها و نشانه‌های راه بر وی مشتبه می‌شود که گویی کور و کر است و هیچ نمی‌بیند، یا حتی اگر ندایی برای کمک‌خواهی سر دهد، کسی نمی‌شنود. چنین کسی هیچ یآوری ندارد. او را تنها خداوند می‌تواند هدایت کند. هر گاه چنین نشود، ظلمت‌زدگی وی سبب خواهد شد که به ضلال افتد و از راهی برود که هرگز بازنگردد.

این فهم به روشنی در آیه ۳۹ سوره انعام قابل پی‌جویی است: «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمْ وَبُكْمٍ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأِ اللَّهُ يَضِلُّهُ وَمَنْ يَشَأِ يَجْعَلُهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ یعنی «آنان که نشانه‌های ما را تکذیب کرده‌اند، به کوران و گنگانی در ظلمات می‌مانند (که نه راه می‌بینند و نه می‌توانند فریاد کمک‌خواهی سردهند). خدا از میان ایشان هر که را که بخواهد به راه درست رهنمون می‌گردد و هر کس را هم که بخواهد، وامی‌نهد که از راه واماند.»

در موارد متعددی نیز که گفته می‌شود «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ» (بقره/ ۲۷۰؛ آل عمران/ ۱۹۲؛ مائده/ ۷۲)، احتمالاً به یک مثل مشهور عربی اشاره رفته است؛ مثلی که حاکی از وضع درماندگان در ظلمات بر و بحر است. این ظالمان - یا همان درماندگان در ظلمت - هیچ یآوری ندارند.

می‌توان بر پایه این درک، برخی دیگر از مشتقات ریشه ظلم را در آیاتی از قرآن

بهرتر معنا کرد. برای نمونه، در آیه ۱۴۸ سوره اعراف آمده است: «وَأَتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمُ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ». در اینجا، قوم موسی چنان گرفتار در ظلام و تاریکی توصیف می‌شوند که چیزهای روشنی - مثل ناتوانی گوساله سامری - را هم که در پیش چشم ایشان است، نمی‌بینند. آنها این گوساله را به خدایی می‌گیرند و از همین رو، ظالم هستند. به طبع در اینجا مناسب‌ترین معنا برای ظالم، گرفتار در ظلمت جهل و نادانی است؛ نه ستمکار و جائر.

جای دیگر گفته می‌شود که «فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بآياتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ» (انعام/ ۱۳۳). باز در اینجا باید مناسب ظریفی را که میان دو معنای ظلم برقرار شده است، به دقت نگریم. از یک سو کافران به وصف «ظالم» شناسانده می‌شوند؛ چون با تکذیب پیامبر اکرم (ص)، چیزی را که حقیقت امرش آشکار است، فروتر از جای خود نشانده‌اند. از دیگر سو، این کافران به وصف ظلم خوانده می‌شوند؛ چرا که چنان در ظلام جهل گرفتارند که نشانه‌های آشکار خدا را انکار می‌کنند. این رفتارشان بسیار شبیه کسانی توصیف شده است که در بیابانهای مخوف مانده، و در «ظلمات البر» گرفتار شده‌اند و در این حال، حتی روشن‌ترین نشانه‌ها نیز جز بر ابهام و سرگستگی آنها نمی‌افزاید.

از همین قبیل است آنجا که به پیامبر (ص) گفته می‌شود: «وَلَمَّا آتَتْهُمُ الْآيَاتُ الْكُبْرَىٰ تَوَلَّوْا الْكُفْرَ بِكُلِّ آيَةٍ مَّا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَمَّا اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ» (بقره/ ۱۴۵). این آیه توضیح می‌دهد که اگر هر دلیل و مدرکی برای اهل کتاب ارائه کنی، از قبله تو پیروی نخواهند کرد و خود نیز، با هم اختلاف بسیار دارند. آن گاه گفته می‌شود هر گاه - به جای پیروی از دانشی که خدا به تو عطا کرده است - به دنبال افکار پریشان اینان

بروی، ظالم خواهی بود. اینجا نیز مراد از ظلم، شاید بیش از هر چیز، گرفتاری در ظلام و تیرگی سردرگمی فکری است؛ چه، اگر پیامبر (ص) به جای تبعیت از فکر صحیح و خدادادیش به دنبال رأی این و آن بیفتد، این رأیها چنان پراکنده است که وی را در ظلام و تیرگی و ابهام فروخواهد برد و راهی فراسوی وی نخواهد گشود.

سرآخر، باید آن آیه را یاد کرد که بعد از بیان حد سرقت گفته می‌شود «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ» (مائده/ ۳۹). در این عبارت نیز، ایهامی لطیف نهفته است. از یک سو، فرد سارق ظالم نمایانده می‌شود؛ بدین معنا که با گناه، در حق خویش ظلمی روا داشته است. از دیگر سو، فرد سارق همچون کسی گرفتار در ظلام توصیف می‌شود که اگر خود بعد از این گرفتاری در ظلام به راه درست بازآید، خدا نیز به سوی وی بازخواهد گشت.

ت) ظلم به معنای امر پنهان در تقابل با امر آشکار

موارد متعدد دیگری نیز می‌توان سراغ داد که در آنها ظلم تعبیری ظریف و بلیغ و موهم چند معنا ست. از جمله، گاه در قرآن کریم با توجه به معانی چندگانه ظلم، تضاد و طباقی زیبا پدید آمده است. برای نمونه، آنجا که در سوره آل عمران گفته می‌شود «... إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا...» (آیه ۱۳۵)، تقابلی زیبا میان فاحشه و ظلم افکنده می‌شود؛ یک سو امری است که زشتی آن آشکار است و دیگر سو، امری که سبب می‌شود فرد خود را در تاریکی پنهان کند. واژه ظلم در عین آن که بر ستم فرد بر نفسش دلالت می‌کند، با فاحشه تضادی زیبا پیدا کرده است.

نمونه دیگر از این قبیل، آیه ۱۴۸ سوره نساء است: «لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ...». اینجا تضاد و طباقی میان جهر و آشکار کردن سخن از یک سو، با فرورفتگی شخص در ظلام تضييع حق برقرار شده است. در آیه ۱۶۸ سوره نساء نیز که گفته می‌شود «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا»، باز

می‌توان پیوندی زیبا میان دو معنای ظلم و یک جور مراعات نظیر و ایهام بر پایه آن مشاهده کرد. معنای آشکار آیه این است که آنان که کافر و ظالم شدند، خدا در پناه رحمت خویش نخواهدشان پوشاند و به راهی هدایتشان نخواهد کرد. معنای دیگر آیه می‌تواند این باشد که آنان که حقیقت را پنهان کردند (کفروا) و بدین سان، در سایه پلیدی پناه گرفتند (ظلموا)، به سایه رحمت خدا راه نمی‌یابند (لم یکن الله لیغفر لهم) و خدا آنها را به راهی رهنمون نخواهد شد (و لا لیهدیهم طریقاً). گویی در این آیه هر سه معنای ظلم قصد شده است: ستمکاری در حق خدا، پناه‌جویی در تاریکی، و فرورفتن در ظلام و تیرگی ظلمات.

نتیجه

چنان که دیدیم، با مطالعه ریشه‌شناختی واژگان قرآن کریم و کوشش برای درک سیر تحول معنای ریشه در گذشته‌های دور، می‌توان به درکی بهتر از معنای برخی آیات قرآن دست یافت؛ همچنان که می‌توان در مقام نقد و تصحیح دیدگاه‌هایی برآمد که لغت‌شناسان مسلمان با تکیه بر کاربردهای صرف مشتقات این ریشه در زبان عربی بازنموده‌اند.

با کاربرد این روش، از یک سو توانستیم از گستره رواج برخی معنای ریشه در عصر نزول قرآن کریم اطمینان یابیم و از خطر حمل مشتقات ریشه بر معانی متأخر بازمانیم؛ همان معانی که گاه صدها سال بعد بر یک واژه یا یک ریشه حمل می‌شوند و بی‌دقتی در سیر تحول تاریخی زبان می‌تواند سبب شود که از دیدها دور بمانند. چنان که دیدیم، هیچ یک از معنای مشهور ریشه ظلم بر ساخته دوران اسلامی نیستند و عمده آنها سده‌ها پیش از اسلام، یعنی در عصری که هنوز عربی از دیگر زبانهای سامی جدا نشده بوده است، رواج داشته‌اند.

از دیگر سو، توانستیم با کشف معنای اصیل ریشه و مذاقه در نمونه‌های قرآنی، معنایی نیز برای این ریشه بیابیم که معمولاً از چشم مفسران مسلمان به دور مانده است؛ معنایی که دقت در آنها گاه به تغییر کلی فهم ما از یک آیه می‌انجامد و گاه دستکم سبب می‌شود که راهی فراسوی ظرافتهای لفظی و معنوی آیات بیابیم.

منابع

علاوه بر قرآن کریم؛

- ۱- آراتو، آنتونی، *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*، ترجمه یحیی مدرس، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴ ش.
- ۲- آلوسی، محمود بن عبدالله، *روح المعانی*، به کوشش علی عبد الباری عطیه، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.
- ۳- آیتی، عبدالمحمد، *ترجمه قرآن کریم*، تهران، سروش، ۱۳۷۴ ش.
- ۴- ابن انباری، محمد بن قاسم، *الاصدء*، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، المكتبة العصریه، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م.
- ۵- ابن درید، محمد بن حسن، *الاشتقاق*، به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره، مكتبة الخانجی.
- ۶- ابن فارس، احمد، *معجم مقاییس اللغة*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ۷- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، ۱۴۱۴ ق.
- ۸- ابن منیر، احمد بن محمد، *الانصاف فیما تضمنه الکشاف*، قاهره، شركة المصطفی البابی الحلبی و اولاده، ۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۶ م.
- ۹- ابوهلال عسکری، حسن بن عبدالله، *الفروق اللغویه*، بیروت، دار الافاق الجدیده، ۱۴۰۰ ق.
- ۱۰- ازهری، محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، به کوشش یعقوب عبد النبی، قاهره، الدار المصریه للتألیف و الترجمة.
- ۱۱- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، به کوشش احمد عبدالغفور، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ ق.
- ۱۲- حبیش بن ابراهیم تفلیسی، *وجوه قرآن*، به کوشش مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۱ ش.

- ۱۳- خلیل بن احمد، العین، به کوشش مهدی مخزومی و ابراهیم سامرای، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۹۸۰م.
- ۱۴- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، به کوشش صفوان عدنان داوودی، دمشق، دار القلم/الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
- ۱۵- زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس، به کوشش علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م.
- ۱۶- زمخشری، محمود بن عمر، اساس البلاغه، به کوشش محمد باسل عیون سود، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۸م.
- ۱۷- _____ الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- ۱۸- سجستانی، محمد بن عزیز، نزهة القلوب فی تفسیر غریب القرآن العزیز، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۰ق.
- ۱۹- سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع عربی - فارسی، تهران، کتابفروشی اسلام، ۱۳۳۰ش.
- ۲۰- شنتمری، یوسف بن سلیمان، اشعار الشعراء الستة الجاهلیین، بیروت، دارالافتاح الجدیده.
- ۲۱- طباطبایی، محمد حسین، المیزان، بیروت، اعلمی، ۱۴۱۷ق.
- ۲۲- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، به کوشش محمد جواد بلاغی، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- ۲۳- عبدالنواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغه و زبان‌شناسی عربی، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۷ش.
- ۲۴- عبدالباقی، محمد فؤاد، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، قاهره، دار الکتب المصریه، ۱۳۶۴ق.
- ۲۵- کوهن، ویلیام، گنجینه‌ای از تلمود، ترجمه امیر فریدون گرگانی، تهران،

- انتشارات یهوداچی، ۱۳۵۰ش.
- ۲۶- مشکور، محمد جواد، *تاریخ مختصر زبانهای سامی*، ترجمه یوسف فضائی، تهران، شرق، ۱۳۷۰ش.
- ۲۷- _____ *فرهنگ تطبیقی عربی با زبانهای سامی و ایرانی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷ش.
- ۲۸- مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
- ۲۹- مقاتل بن سلیمان، *التفسیر*، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۴۲۳ق.
- ۳۰- نکونام، جعفر، *درآمدی بر معناشناسی قرآن*، قم، دانشکده اصول الدین، ۱۳۹۰ش.
- ۳۱- هدایت، شهرام، *بررسی زبان شناختی واژه‌هایی از قرآن کریم*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۴ش.
- 32- Brun ,S. j., *Dictionarium Syriaco-Latinum*, Typo. PP. Soc. Jesu, Beryti Phoeniciorum, 1895.
- 33- Black, Jeremy, *A Concise Dictionary of Akkadian*, Wiesbaden, Harrassowitz Verlag, 2000.
- 34- Gesenius, W., *A Hebrew and English Lexicon of the Old Testament*, Oxford, Clarendon Press, 1955.
- 35- Leslau, W. *Comparative Dictionary of Geez*, Wiesbaden: Otto Harrassowitz, 1987.
- 36- Moscati, S., *The Comparative Grammar of the Semitic Languages*, Wiesbaden: Otto Harrassowitz, 1980.
- 37- Orel, V. E., & stolbova, Olga V., *Hamito - Semitic Etymological Dictionary: Materials for A Reconstruction*, Leiden, Brill, 1994.
- 38- Zammit, Martin R., *A Comparative Lexical Study of Quranic Arabic*, Leiden, Brill, 2002.